

# تحریم، جنگ و دولت متجاوز: مروری بر مواضع آقای علی افشاری، قسمت ۱

محمد سهیمی

## مقدمه

چندی پیش [بیانیه‌ای بصورت یک نامه سرگشاده](#) به پرزیدنت باراک اوباما با امضای ۵۵ زندانی سیاسی کنونی و آزاد شده در ایران منتشر شد که در آن از رئیس جمهور آمریکا خواسته شده بود که به تحریم‌های کمر شکن اقتصادی غرب بر علیه ایران خاتمه داده شود. اکثریت قریب به اتفاق امضا کنندگان بیانیه، که بدو زبان فارسی و [انگلیسی](#) منتشر شد، از شجاع‌ترین و پایدارترین فعالان سیاسی و روزنامه نگاران کشور هستند که بهای سنگینی برای آزادی خود و دفاع از حقوق حقه مردم پرداخته‌اند

بیانیه مورد حمایت جمع کثیری از فعالان و چهره‌های شناخته شده سیاسی و اجتماعی، روزنامه نگاران، و دیگران قرار گرفته است. اول از همه باید از زنده یاد رشید اسماعیلی، عضو شورای سیاست گذاری ادوار تحکیم وحدت (سازمان دانش آموختگان ایران اسلامی)، دانشجوی محروم از تحصیل، و روزنامه نگار اصلاح طلب نامبرد که در [یک مقاله](#) که احتمالاً آخرین نوشته او در زندگی کوتاه ولی پر بار ایشان بود، از نامه حمایت کردند. [دکتر سعید حجاریان](#)، [دکتر محمد تقی کروی](#)، فرزند شیخ شجاع در بند اصلاحات و یکی از سه رهبر جنبش سبز آقای مهدی کروی، [کنش گران ملی مذهبی خارج از کشور](#)، آقای [تقی رحمانی](#) متفکر و روز نامه نگار برجسته ملی مذهبی، [دکتر محمد بر قعی](#)، [آقای محمد ارسبی](#)، و بسیاری دیگر از نامه یا نوشتن مقاله حمایت کردند. [آقای عباس عبدی](#)، روزنامه نگار، در یک مصاحبه هم از نامه و جنبش ضد تحریم حمایت کردند، و هم به انتقاد منتقدین پاسخ دادند. مصاحبه آقای عبدی خشم تعداد قلیلی از طرفداران تحریم‌ها را بر انگیخت، که این مقاله به آنها خواهد پرداخت

یکی از فعالان سیاسی خارج از کشور که در مقاله‌ای به نقد نامه زندانیان سیاسی پرداخت آقای علی افشاری بود. نگارنده آقای افشاری را هم از نزدیک ملاقات کرده، هم چندین بار با ایشان مکاتبات ایمیلی داشته است، و هم فعالیت‌های ایشان را زمانی که هنوز در ایران بودند دنبال میکرد. نگارنده، همانطور که به ایشان شخصاً گفت، برای شجاعت ایشان در طول دوران فعالیت‌های دانشجویی در ایران احترام بسیاری قائل بوده و هست. بنا بر این آنچه که در این مقاله راجع ایشان نوشته میشود فقط و فقط نقد مشفقانه موضعی سیاسی کنونی ایشان است و بس، که از دید نگارنده در راستای آنچه که نگارنده منافع و مصالح ملی ایران، نه جمهوری اسلامی، میپندارد نمیباشد

[مقاله آقای افشاری](#) در مورد نامه زندانیان سیاسی نگارنده را بر آن داشت که نقدی بر مواضع ایشان بنویسد. در عین حال ایشان چند ماه پیش مقاله ای منتشر کردند که یکی از مخاطبان آن میتواند نگارنده باشد. در همان زمان قصد داشتم نقدی بر مقاله ایشان که از نظر من بسیار عجیب بود بنویسم، ولی

گرفتاری‌های زیاد از یک طرف، و انتشار [یک مقاله به زبان انگلیسی](#) در نقد برخی از مواضع ایشان از طرف دیگر باعث شد که نگارنده از نوشتن نقد فارسی صرف نظر کند، تا اینکه مقاله جدید ایشان در مورد نامه ۵۵ زندانی سیاسی منتشر شد

این مقاله بخش نخست از یک مقاله دو قسمتی است که نگارنده در آن مواضع آقای افشاری را بر مبنای مقالات ایشان مرور می‌کند. نگارنده نظر خود را در مورد این مواضع به تفصیل شرح خواهد داد، ولی در تحلیل نهایی این خوانندگان هستند که می‌بایست برای خود در مورد مواضع آقای افشاری تصمیم بگیرند. از نظر نگارنده گرد هم آری نکات مهم مواضع ایشان و تشریح آنها در مورد مسائل مهم در یک مقاله تصویر روشنی از ایشان و فعالان سیاسی مثل ایشان به وجود می‌آورد.

اجازه دهید در آغاز اصول فکری خود را مختصراً بیان کنم که مشخص شود اینجانب در کجا ایستاده‌ام. نگارنده از لحاظ اصول عقیدتی یک ملی-مذهبی است، مدافع یک جمهوری کامل است که در آن دین هیچگونه نقشی را در حکومت بازی نمیکند، و نظام ولایت فقیه را، صرف نظر از ماهیت عقب افتاده دینی آن که با آن مخالف است، بر ضد ساختار دموکراتیک ارزیابی می‌کند. نگارنده یک اصلاح طلب، ولی از نوع سبز آن است، و رهبری آقایان میر حسین موسوی و مهدی کروبی را در [این مرحله](#) از تلاش برای ایجاد یک نظام دموکراتیک در ایران حمایت می‌کند. نگارنده مخالف استثمار، استعمار، دخالت در امور داخلی ایران، و امپریالیسم است، و آمریکا و متحدان آنها نه تنها متحد مردم ایران نمی‌داند، بلکه با اهداف آنها در خاور میانه، که اهدافی امپریالیستی برای حفظ هژمونی خود می‌باشد، مخالف است. نگارنده در عین حال که نقش سیاست‌های هشت سال گذشته ایران در مورد برنامه هسته‌ای، بخصوص عدم تعامل با مراکز با اعتبار جهانی و شعارهای وحشتناک محمود احمدی‌نژاد بر ضد اسرائیل و واقعه تاریخی هلوکاست را عوامل مهمی در پیدایش وضعیت بغرنج کنونی می‌داند، چون معتقد است که دعوای واقعی حفظ هژمونی آمریکا و اسرائیل در منطقه است، و از طرف دیگر از لحاظ حقوق بین‌الملل ایران را در [این مورد صاحب حق می‌داند](#)، با تمام توان از حق ایران برای برنامه هسته‌ای مسالمت آمیز در چهار چوب قرار داد عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای دفاع نموده، و آنها را یک کوشش در راه جلوگیری از جنگ با ایران میدانم، چرا که اگر دروغ‌ها و اغراق‌های جنگ طلبان در مورد برنامه هسته‌ای ایران فاش نشود، همان بلایی بر سر ایران و ایرانیان خواهد آمد که بر سر عراق، لیبی، سوریه، افغانستان، و چند کشور دیگر آمد.

## آداب زندگی در آمریکا

در آغاز مقاله چند ماه پیش آقای افشاری مورد بر رسی قرار می‌گیرد. ایشان پس از واقعه تروریستی بوستون مقاله ای منتشر کردند و در آن [چنین نوشتند](#):

"در بحث‌های جاری در میان ایرانیان، خاصه در آمریکا، دیده می‌شود که عده‌ای ترور بوستون را فقط با دست گذاشتن بر روی مشکلات جامعه آمریکا و برخی سیاست‌های واشنگتن توضیح می‌دهند. واکنشی جلوه دادن ماجرا، چون به نفس کنش نمی‌پردازد، از بررسی خود آن و عوامل مستقیم برانگیزاننده آن غافل می‌ماند... برخی با بزرگنمایی مشکلات در جامعه آمریکا، استدلال می‌کردند که تنگناهای زندگی مهاجرین موجب قربانی شدن این دو شده است. جمعی دیگر این رویداد را واکنش طبیعی جنگ‌های آمریکا در عراق و افغانستان بر شمرند. دیدگاه دیگری وجود تبعیض‌های نژادی در آمریکا را زمینه‌ساز مشکل عنوان کرد. سمت‌گیری عمده این نیروها، بیشتر برخورد انتقادی با دولت آمریکا و تلاش‌های مسئولان امنیتی و قضایی آمریکا در مواجهه با عاملان انفجار بود... در لابلای این برخوردها، رویکرد **امریکاستیزانه** قابل مشاهده است که بیشتر متعلق به نسل جدید است."

تأکید در پاراگراف بالا و در همه جای این مقاله با حروف سیاه از نگارنده است. آقای افشاری توضیح نمی‌دهند که کدام گروه از ایرانیان ساکن آمریکا - که ظاهراً از نظر ایشان "امریکاستیز" هستند - سعی در توجیه آن واقعه تروریستی کرده بودند. خود نگارنده کسی را با این توجیهات نمی‌شناسد. ایشان این چنین ادامه دادند:

"کسانی در این حوزه فعال شده‌اند که برخی‌شان در دانشگاه‌های ممتاز آمریکایی تحصیل می‌کنند، شماری از آنها اساساً اشتها و موقعیت خود را از رهرو فعالیت در ایالات متحده کسب کرده‌اند. حتی کسانی دیده می‌شوند که در موسسات مدنی آمریکایی و یا نهادهای وابسته به دولت آمریکا کار می‌کنند. نوع برخورد این نسل با نسل‌های قدیمی ضد آمریکایی تفاوت دارد... بحث بر سر این است که سمت و سوی این مخالفت‌ها چیست؟ و در عین حال موجهی برای توجیه اقدامات تروریستی نشود."

پس به نظر می‌رسد که آقای افشاری باور دارند که دستکم برخی از ایرانیان تحصیل کرده در "دانشگاه‌های ممتاز آمریکا" و شاغل در "موسسات مدنی آمریکایی و یا نهادهای وابسته به دولت آمریکا" ضد آمریکایی و "توجیه‌گر اقدامات تروریستی" شده‌اند. ایشان این چنین ادامه دادند:

"زینده نیست کسانی که هنگام اقامت یا تحصیل در دانشگاه‌های آمریکا، از این مزیت استفاده کردند، رسم اخلاق و **قدردانی** را کنار بگذارند. زندگی در هر جای دنیا و استفاده از امکانات و امتیازات آدابی نیز دارد. لازمه این امر احترام و مشارکت در اندوه و شادی وقایعی است که کلیت مردم و جامعه آمریکا را در بر می‌گیرد... در غیر این صورت انعکاس حس نفرت و انزجار افراد را به تدریج در بن‌بستی قرار می‌دهد که به سمت **برخوردهای افراطی** سوق داده شوند... در این میان برخورد کسانی که یا مستقیماً با نهادهای مدنی و یا وابسته به دولت آمریکا فعالیت می‌کنند و **بر تنور آمریکا ستیزی می‌دمند**، بیشتر از منظر اخلاقی سزاوار نکوهش است."

ظاهراً از نظر آقای افشاری تحصیل کردگان و شاغلان در آمریکا مدیون این دولت-ملت اند و باید به وظیفه خود عمل کنند. ظاهراً از نظر ایشان تبیین چند وجهی پدیده‌ها و نشان دادن نقش آمریکا در وقایع فرد را به "برخوردهای افراطی" کشانده که "بر تنور آمریکا ستیزی" می‌دمند. ظاهراً از نظر ایشان

زندگی در آمریکا "الزاماتی دارد". التزام به "دغدغه های ملی" (مناقص ملی آمریکا؟) آنان بخشی از این الزامات است. باید قدر دان و مدیون بودن خود را نشان داد. نه اینکه سیاست خارجی ستم گرانه را با واکنش های **ی** نقدانه پاسخ گفت. ایشان این چنین ادامه دادند:

"زندگی در هر کشور و در میان هر ملتی، الزاماتی دارد تا حقوق و **دغدغه های ملی آنها** را رعایت کرد؛ **قدر دان** محبت ها بود و در برابر برخوردهای غلط نیز محکم ایستاد. نمونه ای که خوب حق مطلب را ادا می کند، برخورد افرادی نظیر معصومه ابتکار است. وی از هشت سالگی به کشور آمریکا مهاجرت کرده بود و پس از تحصیل در سطوح ابتدائی، دبیرستان و دانشگاه به ایران آمد و در جریان تسخیر سفارت آمریکا نقش فعالی ایفا کرد. او در میان مردم آمریکا بزرگ شده بود اما روزگاری نمایندگان این ملت را گروگان گرفت. او در حرکتی سهیم شد که در چند مورد تهدید کردند در صورت اقدامات تهاجمی دولت ایالات متحده، گروگان ها در امان نخواهند بود. نسل جدید دانشجویان ایرانی مننقد دولت آمریکا باید هوشیار باشد در مسیری هایی گام نزنند که انتهای آن سرنوشت مشترکی با امثال "ابتکار" ها را رقم زند."

در اینجا ذکر چندین نکته ضروری است. اول، انهاییکه مثل نگارنده مقالات آقای افشاری را میخوانند بخوبی آگاه هستند که ایشان همیشه از تحلیلی که به آن "مکانیکی" و یا "ایدئولوژیک" می گویند انتقاد میکنند. البته انتقاد در مورد اینگونه تحلیل ها کاملاً درست است. اشکال این است که خود ایشان بیشتر از هر کس دیگری که دستکم نگارنده با آنها آشنا می باشد در این مورد "گناه کار" هستند، نکته ای که در [مقاله چند ماه پیش](#) خود بدان اشاره کردم. این پاراگراف بالا خود شاهد خوبی برای این مدعا است. آقای افشاری ۳۴ سال پس از یک واقعه به دکترا ابتکار انتقاد میکنند، بدون اینکه شرایط انقلابی جامعه در آن زمان، تأثیر کودتای امپریالیستی ۱۳۳۲ بر ذهن جوانان انقلابی آن زمان، بی تجربگی آنها، و بسیاری از عوامل دیگر را در نظر بگیرند. هر واقعه را باید در ظرف زمان خود در نظر گرفت. این اصل آنقدر بدیهی است که نباید احتیاج به تأکید داشته باشد.

دوم، ریشه تروریسم واقعی از دنیا ریشه کن نخواهد شد، مگر اینکه علل واقعی آن شناخته شده و بر انداخته شود. حمله یک فلسطینی به مردم غیر نظامی اسرائیل تروریسم است، ولی فقط نشانه از ریشه قضیه، یعنی اشغال سرزمین های فلسطینی توسط اسرائیل، و نظام به قول آقای جیمی کارتر آپارتاید اسرائیل در این سرزمین ها است. نمی توان تروریسم فلسطینی را محکوم کرد بدون آنکه در مورد اشغال سرزمین های آنها توسط اسرائیل و شرایط وحشتناک مردم فلسطین صحبت کرد. اگر اینکار نشد، همان تحلیلی مکانیکی خواهد بود.

سوم، انتقاد از سیاست های آمریکا در خاور میانه و شمال آفریقا -- که به آنها خواهیم پرداخت -- که موجب کشتار دستکم صدها هزار نفر از مردم بیگناه آن منطقه، ویرانی های غیر قابل توصیف، و همچنین خسارات عظیم جانی، انسانی، و مالی برای آمریکا هم شده است دقیقاً التزام و دلسوزی برای "دغدغه های ملی" این کشور است، نه بر عکس که آقای افشاری بنظر می رسد برای آن تبلیغ میکنند.

چهارم، ده‌ها میلیون آمریکایی از همین سیاست‌ها دائماً انتقاد میکنند. من به آقای افشاری توصیه می‌کنم که سری به نشریات و وبسایت‌های مترقی آمریکایی بزنند تا برای خود ببینند. آیا آنها هم التزام به دغدغه‌های ملی ندارند؟ ممکن است که آقای افشاری بفرمایند که آنها آمریکایی هستند، و این ایرانیان "آمریکا-ستیز" حق ندارند که همان انتقاد‌ها را بکنند، چرا که باید قدردانی خود را به طریقی نشان دهند، که در آن صورت نگارنده به این نتیجه خواهد رسید که ایشان به شهروند درجه یک، دو، و سه معتقد هستند.

محمد رضا شاه و روحانی فاشیست محمد تقی مصباح یزدی هم اعلام کردند که هر کسیکه رژیم شاه و رژیم ولایت فقیه را نمی‌خواهد، پاسپورت خود را گرفته و از ایران خارج شود. نکند آقای افشاری هم به همین رویه در مورد آمریکا معتقد هستند؟ نتایج چند از متحدان سیاسی آقای افشاری این صحبت سخیف را ابراز کرده‌اند.

پنجم، با زبان آمریکایی صحبت کنیم: ما همگی شهروندهای آمریکا هستیم. دولت آمریکا بجز مالیاتها منبع درآمد مهم دیگری ندارد. به عنوان شهروندان مالیات دهنده، که در عین حال به جامعه آمریکا بدلایل همان تحصیلات بالا خدمات بسیاری را انجام میدهند، آن ایرانیان و بقیه مهاجران حق دارند که به خرج کردن مالیات‌های خود برای چنین جنگ‌هایی اعتراض کنند، آنهم در حالی که [حد اقل بیست و یک در صد](#)، و بر طبق برخی از آمارها حدود یک سوم مردم کشور زیر خط فقر بسر میبرند، [چهل و هشت میلیون شهروند](#) بیمه درمانی ندارند، [هشت میلیون کودک بیمه درمانی ندارند](#)، و زیر بنای کشور از قبیل راه‌های ارتباطی، و غیره در حال فرو ریختن است. انقلاب استقلال آمریکا از همین مالیات‌ها آغاز شد.

ششم، آقای افشاری می‌گوید باید قدردان آمریکا بود، در شادی آنها شاد بود و در غم آنها غمگین شد. این دستورالعمل چگونه اجرایی می‌شود؟ در ادامه مقاله خواهیم دید که راه پیشنهادی ایشان "همسویی" با دولت آمریکا است. دولت آمریکا با هواپیماهای بدون سرنشین [حدود 5 هزار تن را کشته است](#) که اکثریت عظیم آنها غیر نظامی و کودک بوده و نه مظنون به عملیات تروریستی. آیا مطابق نظر آقای افشاری دانشجویان و استادان ایرانی دانشگاه‌های آمریکا نیز باید از کشتن کودکان و سالخورده‌گان غیر نظامی حمایت کنند که نشان دهند به "دغدغه‌های" ملی این کشور توجه دارند، و یا مثل میلیون‌ها آمریکایی از اینکار انتقاد کنند و آنرا بر ضد قوانین و موافقت‌نامه‌های بین‌المللی در مورد مردم غیر نظامی و احترام به حقوق بشر بدانند؟ آقای افشاری چنان همیشه کلی‌گویی میکنند، که هیچ راهی برای تفسیر دیگری از نوشته ایشان باقی نماند در دنباله این مقاله نشان خواهیم داد که آقای افشاری به دلیلی دینی که دارند، خودشان اینگونه عمل میکنند.

در 4 ماهی که از انتشار این مقاله می‌گذرد، نگارنده بارها می‌خواست این پاسخ را بدان داده و بستری که به این طرز تلقی منتهی شده را روشن کند. اما به دلائلی که ذکر شد نگارنده از آن گذشت. تا این که پس از انتشار نامه 55 زندانی و [466 استاد و فعال سیاسی و دانشجویی](#) به پرزیدنت اوباما و فعال شدن جنبش ضد تحریم در ایران، مجدداً آقای افشاری در مقاله ["وارونه سازی در رفع تحریم‌ها"](#) در روزآتلاین همه نویسندگان و امضاکنندگان و فعالان یاد شده را غرب ستیز، آمریکا ستیز، و در خدمت

جمهوری اسلامی خواند و به دفاع مجدد فعالانه از دولت آمریکا پرداخت. دیگر جای سکوت نبود.

## ورود به آمریکا

زمانی که آقای افشاری به آمریکا آمدند، دکتر هادی قائمی، فعال حقوق بشر که در آن زمان در دیدبان حقوق بشر کار میکردند، از نگارنده خواستند که به آقای افشاری کمک کند تا ایشان به دانشگاه نگارنده برای ادامه تحصیل بیایند. نگارنده هم با اشتیاق زیاد اینکار را قبول کرد، چرا که همیشه شجاعت آقای افشاری در دوران تحصیل ایشان در دانشگاه امیر کبیر (پلی تکنیک تهران) را می‌ستود. چندین بار هم با ایشان در مورد این موضوع گفته گوی ایمیلی انجام شد، منتهی در پایان به دلایل مختلف ممکن نشد که ایشان به دانشگاه نگارنده بیایند، که فقط به یکی از آنها میپردازم. ایشان به نگارنده گفتند که از [موقفه ملی آمریکا برای دموکراسی](#)، که با مخفف آن یعنی ان.ای.د. شناخته شده میشود، یک بورس تحقیقاتی چندماهه گرفته‌اند که از اکتبر ۲۰۰۶ تا فوریه ۲۰۰۷ به آنجا خواهند رفت. نگارنده به ایشان در مورد ان.ای.د. هشدار داد، ولی پاسخ ایشان این بود که چون آقای رامین جهانبگلو هم آنجا بوده‌اند، ایشان فکر نمیکنند که مساله ای باشد، و [به آنجا رفتند](#).

برای آن دسته از خوانندگان که احیاناً فراموش کرده‌اند و یا نمی‌دانند، چند کلمه ای راجع ان.ای.د. ممکن است مفید باشد. این سازمان ظاهراً برای پیشبرد دموکراسی بوجود آمده است، ولی در بیشتر کشورهای آمریکای لاتین به سود گروه‌های راستگرا با دادن انواع کمک‌ها به آنها دخالت کرده است، از [ونزوئلا](#) گرفته، تا [بولیوی](#)، [پرو](#)، [نیکاراگوا](#) و کشورهای دیگر در آن منطقه. این سازمان همچنین در اوکراین، گرجستان، بلاروس، صربستان، و حتی روسیه دخالت کرده است. برای نمونه [اینجا](#) و [اینجا](#) را ببینید. در تمامی این موارد هدف این سازمان حمایت از گروه‌های راستگرا، و حتی افراطی، در برابر گروه‌های چپ و یا ملی‌گرا بوده است، چرا که اصولاً نظام سیاسی آمریکا با چنین گروه‌هایی مخالف است. در عین حال این سازمان همیشه بدنبال براه انداختن "[انقلاب‌های رنگین](#)" در اینگونه کشورها بوده است.

در ۲۰۰۶ سناتور ریک سنترم، سناتور جوزف لیبرمن، و بنیان دفاع از دموکراسی در واشنگتن که یک سازمان طرفدار اسرائیل است یک جلسه بحث با "فعالان برجسته ایرانی حامی دموکراسی" در کنگره گذاشتند که در آن آقای افشاری و آقای اکبر عطری [نئوکلن ایرانی](#) که عضو "[کمیته برای خطر کنونی](#)" است، شرکت داشتند. در این کمیته یک سری از بد نام ترین چهره‌های سیاسی، مثل سناتور سابق جوزف لیبرمن، [دنیل پایپس ضد مسلمانان معروف](#)، جیمز وولسی مدیر سابق سازمان سیا که نقش مهمی در [دروغ گویی](#) در مورد عراق داشت، [رندی شوئنمن](#) که او هم رئیس "سازمانی" بود به نام "[کمیته برای آزادی عراق](#)" که نقش مهمی در [دروغ گویی](#) در مورد عراق داشت و با احمد چلبی کار میکرد، ریموند تنتر [لایبگر سازمان مجاهدین](#)، سهراب سبحانی [طرفدار آتشین اسرائیل](#) و شیخ نشین‌های [عرب خلیج فارس](#)، دنیل پلتکا معاون امریکن انترپرایز انستیتوو کسیکه آن [جمله معروف را گفت](#) که "بزرگترین مساله آمریکا با ایران این است که ایران سلاح اتمی بسازد ولی از آن استفاده نکند"، جاشوا موروشیک که مقاله

"[ایران را بمباران کنید](#)" را نوشت، و بسیاری دیگر عضویت دارند. آقای افشاری در آن جلسه گفت: "[دولت ایران به جنگ خوش آمد می‌گوید](#)". او و آقای عطری هر دو گفتند که شعارهای احمدی‌نژاد "جنگ طلبی" است، برای اینکه می‌خواهد مشکلات داخلی را پنهان کند. هر دو از کنگره و "جامعه بین‌المللی" خواستند که به مردم ایران کمک کنند که ایران دموکراتیک بشود.

البته نه آقای سنترم و نه آقای لیبرمن نباید احتیاجی به توصیف داشته باشند. آقای سنترم یکی از ارتجاعی‌ترین سناتورهای آمریکایی بود که در انتخابات ریاست جمهوری سال گذشته آمریکا شرکت کرد. مهمترین حامیان ایشان افراطی‌ترین مذهبیون آمریکا که طرفدار سر سخت اسرائیل نیز می‌باشند بودند. ایشان در طول رقابت انتخاباتی سخنان بسیار تنیدی بر علیه ایران گفت، از جمله، "[به ایران باید همین حالا، قبل اینکه دیر شود، حمله کرد](#)". در ضدیت آقای لیبرمن با ایران، و در نگاه کلی تر مسلمانان، هم می‌توان مثوی هفتاد من نوشت. ایشان بارها از دولت آمریکا خواسته است که به ایران حمله کند. برای سه نمونه به [اینجا](#)، [اینجا](#)، و [اینجا](#) نگاه کنید.

آقای افشاری در [مورد دیگری هم در کنگره حضور یافت](#) و راجع وضعیت حقوق بشر در ایران صحبت کرد. نگارنده در مورد محتوی سخنان ایشان در آن جلسه اطلاعی ندارد.

آقای افشاری به همراه آقای عطری، در مقاله مشترکی در [وال استریت ژورنال 2 سپتامبر 2006](#) نوشتند:

"یک ایران غیر دموکراتیک خطری است برای جهان، چه هسته‌ای باشد، چه نباشد".

در اوج دوران جنگ طلبی جرج بوش، این دو نفر ایران غیر هسته‌ای را خطری برای جهان قلمداد می کردند. در آن زمان اکثریت بزرگ ایرانیان نگران حمله نظامی دولت آقای بوش به ایران بودند. اما اینها

به عنوان محرک حمله نظامی عمل می کردند. ادعا میکردند که غیر هسته‌ای بودن ایران مهم نیست، به

هر حال ایران غیرهسته‌ای هم برای جهان خطرناک است. برای نگارنده کار آقای عطری تعجب آور نبود. از ایشان انتظاری غیر از این نمی‌رفت و نمی‌رود. ولی در آن زمان تصویری که نگارنده از آقای افشاری داشت بکلی با آنچه که در حال اتفاق افتادن بود و هنوز هم هست، متفاوت بود، و این باعث تاسف نگارنده بوده و هست. با این مقدمه مروری می‌کنیم بر مواضع آقای افشاری از زمان اقامت ایشان در آمریکا.

## همسو بودن مخالفان با دولت بوش

آقای افشاری از زمان جرج بوش از همسویی اپوزیسیون خارج با فشار خارجی دفاع کرده‌اند. در آن زمان شعار نئوکان ها تغییر رژیم در ایران و چند کشور دیگر بود که بوش آنها را "محور شرارت" می نامید. آقای افشاری با دولت جرج بوش و دیک چینی احساس "همسویی" می کرد و می خواست از

فشارهای دولت آقای بوش برای آنچه که به تصور خود بهبود موقعیت مردم ایران می‌دانست استفاده کند، بدون آنکه کوچکترین نگاهی به کارنامه همان دولت در عراق و افغانستان داشته باشد. به همین دلیل آقای افشاری مورد انتقاد شخصیت‌های داخل ایران هم قرار گرفت. در پاسخ انتقادهای [نامه 31 فروردین 1386](#) شهید هدی صابر آقای افشاری چنین [نوشت](#):

"من طرفدار **همسو کردن بردار فشار های خارجی و داخلی** در راستای منافع ملی بوده ام... ما چه بخواهیم و چه نخواهیم عامل خارجی و سیاست آمریکا در سرنوشت ما تأثیر دارد... می‌توان منطقه‌ی مشترک منافع طرفین را پیدا کرد آن هم در شرایطی که نمی‌شود واقعیت را عوض کرد و یا توان دگرگون کردن شرایط وجود ندارد. در حال حاضر [یعنی زمان جرج بوش] بین منافع ایران و آمریکا به لحاظ ژئواستراتژیک و سیاسی **همسویی** وجود دارد و برای اولین بار در طول تاریخ روابط ایران و آمریکا این فرصت پیش آمده است که بتوان از این ظرفیت برای بهبود موقعیت مردم و جنبش دموکراسی خواهی استفاده کرد".

بنا بر این آقای افشاری منافع مخالفان از نوع خودشان و دولت جرج بوش را همسو قلمداد کرد و خواست ایشان بود این که از فشارهای آقای بوش علیه ایران استفاده کند. ایشان ادعا میکرد که اپوزیسیون همسو با دولت بوش است و باید از این فرصت استفاده کند. البته ظاهراً ایشان خود و گروه کوچک همفکرانشان، آقایان محسن سازگارا و عطری، و خانم فریبا داوودی مهاجر را کلّ اپوزیسیون میدانستند. این در حالی است که همانطور که تجربه یک قرن، و به خصوص یک دهه گذشته نشان داده است، اصولاً نظام سیاسی-اقتصادی آمریکا که اولین و مهمترین هدف آن حمایت از شرکت‌های بزرگ امریکایی/چند ملیتی در سطح جهان است، با هر گونه دولت ملی‌گرای واقعی، و همینطور دولت‌های چپ و مترقی واقعی، مخالفت تمام عیار داشته است، و بنا بر این این گفته که در آن مقطع و یا در حال حاضر منافع ملی ایران با آمریکا هم سوء بودند و یا هستند یک ادعای تو خالی بیش نیست. چطور ممکن است منافع ملی ایران با آنچه که دولت هار جورج بوش/بیک چینی دنبال میکرد که به بهانه‌های دروغین به عراق حمله کرد و دائماً ایران را تهدید میکرد، هم سوء باشد؟ بهترین شاهد آن خود سیاست دولت بوش در مورد ایران بود. اگر چه این دولت به نقش بسیار مهم و مثبت دولت آقای محمد خاتمی و دکتر محمد جواد ظریف در سقوط دولت طالبان و بر روی کار آمدن دولت ائتلاف ملی در [افغانستان](#) [معترف بود](#)، ولی فقط کمتر از دو ماه بعد از بر روی کار آمدن آن دولت در افغانستان آقای بوش در کنگره آمریکا ایران را عضو "محور شرارت" معرفی کرد و تهدیدهای خود را آغاز کرد.

آقای افشاری در پاسخ انتقادات دکتر ابراهیم یزدی [می‌گوید](#):

"برای اولین بار منافع سیاسی آمریکا در منطقه‌ی خاور میانه با منافع ملی ایران **همسو** شده است... آمریکا دو دشمن ایران حکومت صدام و طالبان را از پای برداشت و مسیر را برای یکه تازی ایران در منطقه هموار نمود... از این فرصت ها... به حال مردم باید استفاده کرد **نه این که با اتخاذ**

مواضع غیر هوشمندانه در دام بازی حکومت گرفتار شد و نهایتاً به دنیا نشان داد که ظرفیت قابل اعتنائی در نیروهای اپوزیسیون ایران وجود ندارد."

اگر خوشبینانه نگاه کنیم، این پاراگراف ساده بی اطلاعی مطلق آقای افشاری را در مورد حمله آمریکا به عراق و افغانستان کاملاً آشکار می‌کند. اولاً دولت آقای بوش نه بخاطر ایران بلکه بخاطر اهداف جنگ طلبانه خود به عراق حمله کرد. حمله به افغانستان لازم نبود، کما اینکه این جنگ تبدیل به طولانی‌ترین جنگ تاریخ آمریکا شده است، و هنوز هم پایانی برای آن متصور نیست. ثانیاً، همانطور که ژنرال ولسلی کلارک، فرمانده سابق نیروهای پیمان ناتو [افشاگری کرد](#)، حمله به افغانستان و عراق بخشی از برنامه بزرگتر دولت آقای بوش برای حمله به هفت کشور از جمله ایران بود. پس چگونه اپوزیسیون ایرانی، البته از نوع وطن دوست آن، میتواند با چنین دولتی همسو باشد؟

آقای افشاری در مارس ۲۰۱۲ [در رادیو زمانه می‌نویسد](#):

"اگر به عنوان مثال آمریکا و اسرائیل از طرح براندازی در ایران حمایت بکنند اگر این طرح جایگزین مبارزات مردم ایران نباشد و نخواهد آلترناتیوی مصنوعی را بر مردم ایران تحمیل سازد، نباید به عنوان عاملی بازدارنده در مبارزات مردم ایران در نظر گرفته شود... برای نیرویی که به دنبال تغییر حکومت در ایران و استقرار دموکراسی است از موافقت کشور های قدرتمند دنیا و جامعه جهانی با تغییر حکومت ناراحت نمی شود و سطح منازعه خودش با حکومت نا مشروع را کاهش نمی دهد... همچنین موضع مثبتی نسبت تشدید فشار خارجی بر علیه حکومت ضد مردمی ایران می گیرد و سعی می کند فشار های خارجی که خط قرمز برای کشور ایران محسوب نمی شود، را تبدیل به فرصت برای مردم ایران سازد".

آیا از این صریح تر می توان از موضع مثبت در مورد طرح براندازی رژیم توسط آمریکا و اسرائیل نوشت؟ چطور ممکن است آمریکا و اسرائیل بخواهند حکومت در ایران را براندازند، ولی آلترناتیو خود را بر ما تحمیل نکنند؟ از کی تا بحال ایندو کشور اینقدر انسانی رفتار میکنند؟ اسرائیل ۴۶ سال است که سرزمین های فلسطینی ها را اشغال کرده، و جهنمی ترین زندگی را برای مردم فلسطین بوجود آورده، ولی "محض رضای خدا" می‌خواهد در ایران رژیم براندازی کند بدون آنکه چشم داشتی داشته باشد؟ آمریکا و کارنامه آن از بعد از جنگ جهانی دوم و ۱۰ سال گذشته که دیگر جای بحث ندارد.

در سال ۲۰۱۱ وقتی جرج بوش به آفریقا رفت، سازمان عفو بین الملل [از کشورهای آفریقایی درخواست](#) کرد تا او را به دلیل جنایات جنگی در عراق بازداشت کنند. روشنفکران دموکرات و مدافعین واقعی حقوق بشر با عفو بین الملل همسو می شوند، آقای افشاری و همفکرانشان با جرج بوش.

[پروفسور کرنل وست](#) آمریکایی، نه یک مهاجر مثل نگارنده - استاد سابق دانشگاه هاروارد و کنونی دانشگاه پرینستون - پرزیدنت اوباما را یک جرج زیمرمن جهانی نامیده و به مقایسه کشتن کودکان بی

گناه توسط هواپیماهای بدون سرنشین با کشتن تریوان مارتین به دست زیمرمن پرداخت و گفت:

“ما می‌دانیم هر کسی که دست به عقلائی کردن کشتن انسان‌های بی گناه بزند یک مجرم است. جرج زیمرمن یک مجرم است. اما پرزیدنت اوباما یک زیمرمن جهانی است چرا که او سعی در عقلائی کردن کشتن کودکان بی گناه (۲۲۱ تن تاکنون) به نام دفاع شخصی در پاکستان، سومالی و یمن دارد. بنابراین وقتی که او صحبت از کشتن یک انسان بی گناه می‌کند، شما می‌گوئید، خوب یک دقیقه صبر کن، تو از چه نوع اقتدار اخلاقی سخن می‌گویی؟“

پروفسور وست پیش از این هم پرزیدنت اوباما را به دلیل استفاده از حملات هواپیماهای بدون سرنشین در جنگ جهانی علیه تروریسم، یک “جنایتکار جنگی” نامیده بود. در نوامبر ۲۰۱۲ اوباما را “راکفلر جمهوری خواه یا صورت سیاه” نامید. در آوریل ۲۰۱۱ اوباما را “طلسم سیاه اولیگارشی‌های وال استریت و عروسک خیمه شب بازی شرکت‌های طبقه مرفه” به شمار آورد. در سال ۲۰۰۹ نیز گفت که بسیار سخت است که رئیس جمهور جنگ یک جایزه نوبل صلح در دست باشد.

روشنفکران دموکرات و مدافعین واقعی حقوق بشر با پروفسور وست همسو می شوند، اما آقای افشاری و دوستانش با “جنایتکاران جنگی” که کودکان بی گناه را می کشند “همسو” شده اند و دوست گرامیشان آقای مجید محمدی به توجیه کشتن غیر نظامیان به وسیله هواپیماهای بدون سرنشین می پردازد. آقای افشاری یا از لحاظ سیاسی خیلی ساده لوح و خوش بین افراطی هستند، یا بسیار بی اطلاع، و یا می‌خواهند قبح همکاری با یک دولت خارجی، آنهم از این نوع را از بین ببرند؛ قضاوت آن با خوانندگان.

## دفاع از حمله آمریکا به افغانستان و عراق

به جرات می‌توان گفت که در نیمه اول دهه سال‌های ۲۰۰۰ اکثریت عظیم ایرانیان به افغانستان و عراق نگاه کرده و به شدت نگران بودند که آن فجایع در ایران تکرار شود. اما آقای افشاری ادعا می‌کرد که این دو کشور وضع شان خوب شده و در راه دموکراسی گام بر می دارند. در یک مقاله ایشان نوشت:

“افغانستان به مراتب شرایط بهتری دارد و پرونده ی عراق نیز هنوز بسته نشده است اگرچه وضع کنونی اش فاجعه بار است. رویه ها و ساختار های دموکراتیک و توسعه گرا و نظام حزبی متکثر در این مناطق بحران زده در حال شکل گیری و پیشرفت هستند و دولت های فعلی آنها منتخب مردم های شان هستند... همان طور که بشریت از ائتلاف استالین- روزولت- چرچیل با همه مشکلات شان در آن دوران نهایتا ضرر نکرد، امکان این که این بار نیز چنین شود، کم نیست.”

شبیه سازی بین اتحاد ضد فاشیستی چرچیل، روزولت و استالین بر علیه مائین جنگی عظیم آلمان نازی که مشغول بلعیدن جهان بود، و دو جنایتکار جنگی یعنی جورج بوش و سگ پودل ایشان آقای تونی بلر، که با دروغ گویی به عراق حمله کردند، فقط برای گمراهی خواننده است، و توجیه اتحاد با آنچه که دولت‌های آیندو نمایندگی می‌کردند. آقای افشاری برای توجیه این اتحاد حرف‌های عجیب دیگری هم

میزد. ایشان در جایی گفت: "حاکمیت ملی به معنای محصور کردن تصمیم سازی در پشت مرز ها نیست"، لذا می توان "از امکانات جهانی هم استفاده کرد". البته همه اینها ادعایی بیش نیستند، چرا که آقای افشاری هیچ دلیلی برای چنین ادعاهای عجیب خود نمی آورند. گویی ایشان تصور میکنند که فقط کافی است ادعای خود را بنویسند؛ همین.

در عین حال بر خلاف ادعای آقای افشاری نه پرونده عراق و نه افغانستان بسته شده است. دولت افغانستان فقط چند شهر را کنترل می کند، و بقیه در کنترل طالبان و متحدان آنها هستند. با وجود خوشبینی ظاهری غرب باید دید سال آینده که بیشتر نیروهای پیمان ناتو از افغانستان خارج میشوند چه اتفاقی خواهد افتاد. در عین حال آمریکا دارای سه پایگاه نظامی در افغانستان خواهد بود که فقط برای زیر نظر داشتن ایران، چین، و آسیای مرکزی هستند، نه بخاطر گل روی مردم افغانستان، بخصوص که آسیای مرکزی دارای منابع عظیم نفت و گاز است. عراق هم عملاً به سه ناحیه کرد نشین، سنی، و شیعه تقسیم شده، و روزی نیست که ده ها نفر در آن کشته نشوند.

## حمایت از جنگ بنام "دخالتهای بشر دوستانه"

تجربه نشان داده است که دخالت بشر دوستانه از نوع غربی فقط جنگ است و بس. بنا بر این از نظر نگارنده دفاع از این نوع دخالت بشردوستانه، دفاع از جنگ طلبی است. در زروق بشردوستی پیچاندن جنگ، آن را تغییر نمیدهد.

شرایط لیبی چیست؟ مگر غیر از این است که کشور عملاً به دو بخش تقسیم شده، قسمت شرق آن که بیشتر منابع نفتی لیبی در آن قرار دارد در دست نیروهای تندرو می باشد که به کمک پیمان ناتو بر سر کار آمدند، قسمت غرب آن کاملاً در آشوب است، دولت مرکزی فقط بر روی کاغذ وجود دارد و عملاً صاحب قدرت نیست، و اسلحه از لیبی هم به شورشیان سوریه و هم به شورشیان مالی و کشورهای نزدیک آن می رود؟ زمانیکه دروغهای غرب در مورد عراق آشکار شد، هجوم به عراق هم توسط خیلی ها، از جمله بلر، کاندلیزا رایس، و غیره بعنوان نوعی "دخالتهای بشر دوستانه" توجیه میشد. وضع عراق چگونه است؟

علیرغم این حقایق در میان اپوزیسیون فعال خارج از کشور کمتر کسی به اندازه آقای افشاری با شور و شوق از به اصطلاح دخالت بشر دوستانه در لیبی حمایت کرد و می کند. ایشان حتی سعی کرده اند که این جنگ بنام دخالت بشر دوستانه را تئوریزه کنند. در مصاحبه ای ایشان چنین گفتند:

"دخالتهای بشردوستانه یک تئوری است که به لحاظ فلسفه ی اخلاقی نسب می برد به تئوری "جنگ های عادلانه" ی جان راولز که هرجایی که حقوق بدیهی انسان ها نقض می شود و یک فاجعه ی انسانی وجود دارد اینجا مسئولیت جامعه ی متمدن و بین المللی این است که برای حفاظت از جان بی گناهان فعال بشوند و جلوی این فاجعه ی انسانی را بگیرند و طبیعی ست که چنین اتفاقی با تقاضای صلح یا

فرستادن دعوتنامه تقاضای رفراندوم از آن حکومت های دیکتاتور و قسی القلب، که به شکل انبوه مردم خود را می کشند، بدست نمی آید بلکه نیازمند اعمال خشونت است و برخورد نظامی تا ماشین نظامی ویرانگر آن ها را از بین برد. عامل و شروع کننده جنگ و خشونت دیکتاتور ها و گروه های قسی القلبی هستند که به جنگ با مردم خود بر خاسته اند و یا در صدد نابودی خونین جمعی از انسان ها بر آمده اند... در واقع مناسبات کنونی دنیا و جوامع بشری به گونه ای است که ناگزیر در جاهایی باید از خشونت استفاده کرد".

صرف نظر از اینکه آقای افشاری اطلاع ندارند که "نظریه" دخالت بشردوستانه متعلق به جان راولز نیست، بلکه توسط آقای مایکل والزر در [کتاب ۱۹۷۷](#) ایشان مطرح شد (به پاورقی کتاب آقای راولز نگاه کنید)، آقای افشاری بحث ایشان را بدرستی مطرح نمیکنند.

آقای راولز در موارد بسیار اندک، حمله نظامی به دولت های یاغی را مجاز می داند. "دولت یاغی" دولتی است که به نحو بسیار گسترده و سیستماتیک حقوق اساسی شهروندان خود را نقض کرده و نسبت به دیگر دولت ها تهاجمی است. بنظر نگارنده بهترین مصداق نظر راولز دولت اسرائیل است که چند میلیون تن را تحت یک رژیم، به گفته آقای جیمی کارتر، آپارتاید قرار داده، تمامی قطعنامه های شورای امنیت سازمان ملل در مورد فلسطین را یا اجرا نکرده و یا نقض کرده، و به کشورهای مختلف (عراق، سوریه، لبنان، و...) بارها حمله نظامی کرده است. جمهوری اسلامی اگر چه ناقض بسیار شدید حقوق بشر است، اما تاکنون نه به کشوری حمله نظامی کرده و نه نقض حقوق بشرش، که باید شدیداً محکوم شود، یکی از مواردی است که مایکل والزر و جان راولز مجاز می دانند، مثل نسل کسی در کامبوج، بوسنیا، و یا رواندا. هر رژیم دیکتاتوری دولت یاغی نیست، اگر اینطور بود بسیاری از متحدان آمریکا دولت یاغی هستند و باید به آنها حمله کرد. اما آقای افشاری برای این که حمله نظامی به ایران را توجیه کند، جمهوری اسلامی را دولت یاغی جلوه می دهد. در آذر ماه ۱۳۹۰ در نقد دکتر علیرضا علوی تبار، متفکر برجسته اصلاح طلب، آقای افشاری [در رادیو زمانه می نویسد](#):

"در حال حاضر تهدید خارجی جدی و بالفعلی، پیرامون منافع ملی ایران وجود ندارد بلکه سیاست ستیزمجویانه حکومت، جامعه جهانی را به واکنش واداشته است. نقشه راه صلح از متوقف کردن ماجراجویی هسته ای و زمین گیر کردن ماشین بحران سازی می گذرد که با سرکوب داخلی و یاغی گری خارجی می خواهد حیات نامشروع استبدادی و ضدملی خود را بیمه کند."

سخت است تصور اینکه یاغی قلمداد کردن دولت ایران، معنایی بجز اعتقاد به حمله نظامی به آن دارد. کما این که همفکر آقای افشاری، [آقای مجید محمدی](#)، [ایران و سوریه و کره شمالی را سه کشور یاغی](#) [نامید که آمریکا باید مدل لیبی را در مورد آنها پیاده کند](#).

## شبیه سازی بین ایران و کره شمالی

آقای افشاری در ادامه تبدیل دولت ایران به دولت یاغی، ایران را همانند کره شمالی کرده و هر دو را یاغی می سازد. [در فروردین 92 در رادیو زمانه می نویسد:](#)

"شباهت های چشمگیری بین جمهوری اسلامی و جمهوری خلق کره وجود دارد. هر دو حکومت ایدئولوژیک هستند و سیستم هر دو کشور برپایه "سرپرستی" (ولایت/رهبری) است. رهبران دو کشور رابطه نزدیکی با هم دارند و هر دو به دیدگاه ضد امریکایی و ضرورت خصومت با این کشور گرایش تندی نشان می دهند. هر دو با تحریم های جهانی و اعمال شده از سوی غرب و تلاش امریکا برای منزوی سازی آنها مواجه هستند. جمهوری اسلامی و کره شمالی پذیرای مناسبات بین المللی نیستند و نوعی **یاغی گری در برابر نظم جهانی** را ترویج می کنند. هر دو روابط نزدیکی با چین و روسیه دارند و در اردوگاه جهانی با آنها در یک جبهه قرار می گیرند... در پنتاگون میان کره شمالی و ایران یک پیوند پایدار اتمی می بینند... اکنون با احساس خطر از جنجال گرایی و ستیزه جویی کره شمالی، این ذهنیت تقویت خواهد شد که نسبت به فعالیت های حساس حکومت های غیرعقلانی و نظم گریز همانند جمهوری اسلامی، بیش از پیش توجه نشان داده شود... از دید حکومت ایران، چه بسا درس کره شمالی، ایستادگی برای پیشبرد برنامه هسته ای بدون اعتنا به مخالفت های جامعه جهانی باشد. همچنین توانی که بمب اتمی به افزایش موقعیت ژئوپلتیکی و قدرت نظامی کره شمالی داده، ممکن است مشوق حکومت ایران نیز واقع شود. اما ستیزه جویی کره شمالی و پیامدهای منفی این رفتار، دنیا و بخصوص غرب را راسختر می کند تا هر طور شده اجازه ندهد ایران مسیر مشابه کره شمالی را بپیماید."

آیا هیچ تحلیل گری، بجز ساده لوح ترین و بی اطلاع ترین آنها، حکومت های ایران و کره شمالی را یکسان می کند؟ البته وقتی هدف تنها توجیه حمله نظامی به ایران باشد، یکسان کردن این دو و تبدیل آنان به "دولت یاغی" مصداق "هدف وسیله را توجیه می کند" می شود. حکومت کره شمالی کجا و حکومت ایران کجا؟ هر دو دیکتاتوری هستند، ولی تفاوت های بیشمار این دو جوامع، در حکومت هایشان نیز بروز کرده است.

## دفاع شدید از حمله به لیبی

آقای افشاری یکی از سر سخت ترین طرفداران حمله به لیبی بعنوان به اصطلاح "دخالت بشر دوستانه" میباشند و مقاله های بسیاری در مورد حمله پیمان ناتو به لیبی منتشر کرده اند. در صورتی که حتی اگر "موازین" تعریف شده برای حمله تحت عنوان "دخالت بشر دوستانه" را قبول کنیم، آنوقت میبینیم که اولاً، دو سال پیش لیبی به هیچ کشور خارجی حمله نکرده بود؛ ثانیاً، میزان کشتار مردم تا حمله ناتو، حتی به تصدیق خود آقای افشاری، حداکثر حدود 2 هزار تن بود؛ ثالثاً، مجوز شورای امنیت سازمان ملل فقط محدود به برقراری منطقه پرواز ممنوع بود، نه تغییر رژیم و به همین دلیل هم [چین](#) و هم [روسیه](#) بارها

اعلام کرده‌اند که درمورد لیبی توسط غرب فریب داده شدند، و رابعاً والزر، راولز و [پیتز سینگر](#) ، فیلسوف اخلاقیات اهل استرالیا و استاد دانشگاه پرینستون، به صراحت گوشزد کرده اند که هدف "دخالت بشر دوستانه" دفاع از بی گناهان است و اگر میزان تلفات حمله بیشتر از کشتار مردم توسط دولت خود باشد، نباید دخالت نظامی صورت گیرد.

جان مکین تعداد کشته شدگان پس از بمباران های ناتو را [25 هزار تن اعلام کرد](#). اکثریت بزرگ [آمارها نشان میدهد](#) که حدود ۳۰،۰۰۰ نفر در لیبی کشته شده، و ۵۰،۰۰۰ نفر زخمی شدند؛ [نیو یورک تایمز گزارش داد](#) که تعداد کشته شدگان تا ۵۰،۰۰۰ میتواند باشد. وزیر بهداشت دولت انتقالی لیبی نیز تعداد کشته شدگان را [حدود ۳۰،۰۰۰ نفر اعلام کرد](#). ولی آقای افشاری برای توجیه دفاع خود از حمله به اصطلاح "بشر دوستانه" شمار کشته شدگان از حملات پیمان ناتو به بعد را [به 16244 نفر کاهش داد](#) تا بتواند از به اصطلاح بشردوستی خود دفاع کند، بگذریم که حتی همین رقم هم هشت برابر تعداد کشته شدگان قبل از حمله آمریکا و پیمان ناتو می‌باشد. در عین حال آقای افشاری به شدت شیفته مدل لیبی بود و دائماً از آن دفاع می‌کرد و از آن مدلی فراگیر برای دیگر کشورها ساخت. ایشان می‌گفت:

"تجربه ی لیبی جزو آخرین کارت هایی است که وقتی همه ی راه ها مسدود باشد، حکومت سیاست حمام خون به راه بیاندازد و با ادوات جنگی به تقابل با نیرو های معترض بپردازد و به نحو رضایتبخشی استدلال شود که هیچ راه دیگری برای زمین گیر کردن ماشین ویرانگر خشونت دولتی وجود ندارد آن گاه ناگزیر راه بر این گزینه باز می شود".

این بحث در قسمت دوم مقاله ادامه خواهد داشت.